

# احوال تاریخی و ادبی یزد در عرفات‌العاشقین و

## عرصات‌العارفین

محمد رضا ابویی مهریزی\*

### چکیده

تقی‌الدین اوحدی بلیانی اصفهانی با تألیف تذکره بزرگ عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین یکی از برجسته‌ترین تذکره‌های ادبی را در عهد صفوی درباره تاریخ ادب فارسی به دست داده است. این اثر که در حکم یک دایرةالمعارف بزرگ ادبی است، در خلال شرح حال شعرای مختلف، ناظر بر جنبه‌های گوناگونی از مسائل تاریخی، اجتماعی و جغرافیایی ولایات و شهرهای مختلف ایران نیز هست. در این میان، احوال ولایت یزد نیز با توجه به سفرهای صاحب عرفات بدان خطه و تماس‌های نزدیکی که با ادیبان و شاعران آن داشته، انعکاس قابل توجهی در اثر مزبور یافته است. مقاله حاضر بر آن است تا این موضوع را به اجمال با تمرکز بر احوال متأخرین، که مهم‌ترین اجزای کتاب است، در قالب سه گفتار سوابق حضور اوحدی بلیانی در یزد، محیط ادبی یزد در عرفات‌العاشقین و اخبار تاریخی و اجتماعی آن ولایت در کتاب مزبور بررسی نماید.

کلیدواژه‌ها: اوحدی بلیانی، عرفات‌العاشقین، یزد، صفویه، شاعران یزدی.

\* دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران در دوره اسلامی

abuimehrizi@yahoo.com

## مقدمه

تذکره‌نویسی در عصر صفوی از جمله شئون فرهنگی و ادبی ایران زمین است که در دورهٔ مزبور به طرز خیره‌کننده‌ای به لحاظ کمی و کیفی، متناسب و هماهنگ با بسیاری از دیگر شاخه‌های حیات فرهنگی و مدنی ایرانیان شاهد رشد و شکوفایی شایان توجه بوده است. تشکیل دو پادشاهی بزرگ و نیرومند در دو اقلیم عمدهٔ زبان و ادب فارسی، در ایران و هند، که تمرکز ثروت اقتصادی و قدرت سیاسی و اداری را در دو اقلیم مزبور به ارمغان آورد. حمایت‌های سخاوتمندانهٔ دربارهای صفوی و تیموری از اصحاب فرهنگ و هنر نیز، به طور طبیعی، رونق و گرمی بازار علم و ادب را به دنبال داشت؛ چنان‌که گاه شاهزادگان این دولتها، چون سام میرزا، فرزند شاه اسماعیل و ابراهیم میرزا، فرزند بهرام میرزای صفوی، خود از مؤلفان تذکره‌های ادبی و یا گردآورندگان آثار هنرمندان و دیوانهای شعرا و ادبا بودند.

دورهٔ صفوی، همچنین به طرز محسوسی شاهد تشخیص یافتن طبقات و گروه‌های اجتماعی و اصناف اقتصادی نسبت به ادوار پیش از عهد مذکور در تاریخ ایران اسلامی است که حکایت از رشد قابل ملاحظهٔ مناسبات حیات شهری در این دوره دارد. پیشرفت هنرها و صنایع ایرانی در این عهد و رونق تدوین شهرآشوبها و نیز انعکاس بیش از پیش ذکر طبقات و اصناف گوناگون در خلال تذکره‌های ادبی، به‌روشنی بیانگر توسعهٔ حیات مدنی در آن روزگار است. بنابراین کثرت نسبی شعرای آن عهد نسبت به ادوار پیشین، و نیز افزایش تنوع در ترکیب قومی، صنفی و طبقاتی ایشان از ویژگیهای محیط اجتماعی و ادبی عصر صفوی است. تأثیر این موضوع به‌روشنی در مقایسهٔ تذکره‌های این دوره با مقاطع پیش از آن آشکار است. در واقع سیر تحولات سیاسی، اجتماعی و مدنی روزگار صفویان و تیموریان هند ضرورت گسترش تدوین و نگارش تذکره‌های ادبی و هنری را در تناسبی ظریف و سازگار با آهنگ رشد مناسبات مدنی در آن دوران ایجاب می‌نمود.

فرآیند مزبور در عهد صفوی می‌توان در ادامه سیر جریانها و تطورات ادوار پیش از آن روزگار، به خصوص عصر تیموری، قلمداد نمود؛ چنان‌که امیر علیشیر نوایی در تذکره مجالس‌النفائس به ذکر احوال و اشعار شعرا از طبقات و اصناف گوناگون اعم از اشراف و اعیان و عوام پرداخته است. همچنین مولانا فخرالدین علی، مشهور به صفی، فرزند ملا حسین واعظ کاشفی، از پرورش‌یافتگان اواخر روزگار تیموریان، با تألیف لطائف‌الطوائف در اوایل دوره صفوی، الگوی جدیدی از گردآوری و تدوین حکایت‌نامه‌ها را بر اساس دسته‌بندیهای اجتماعی مردم ارائه نمود که می‌توان آن را نمونه‌ای مجسم از رشد اندیشه و معرفت اجتماعی تلقی نمود که در عهد مزبور عینیت یافت. همچنین تدوین آثار منظوم چون دیوان بسحق اطعمه و دیوان نظام قاری یزدی در عهد تیموری، به رغم مضمون طنزآمیز آنها از زبان اطعمه و البسه، ناظر بر نوعی رشد شعور و وجدان اجتماعی و طبقاتی در دوره مزبور است؛ روندی که تذکره‌های روزگار صفویان به خوبی بیانگر تکامل آن هستند.

گسترش نمایان حضور شعر و ادب در عرصه حیات مردمی در عهد صفوی، نه تنها به لحاظ کمی به کثرت شاعران و در نتیجه رونق تذکره‌نویسی انجامید، بلکه گرمی بازار شعر و شاعری، ادیبان این دوره را ترغیب و متقاعد ساخت که در باور خود هیچ نقصان و خللی در هنر شاعری خویش نسبت به متقدمان عرصه ادبیات ایران‌زمین احساس نکنند و در وادی پیروی آثار سلف و مفاخرات ادبی به زورآزمایی و برتری‌جویی بپردازند. بازتاب فضای مزبور در تذکره‌های ادبی این دوره به‌خوبی مشهود است. شاید سام میرزا صفوی — آنجا که در مقدمه تحفه سامی ضمن بیان انگیزه تألیف آن تذکره، هر یک از سخنوران روزگار خویش را در اقلیم سخنوری به مانند ناصر خسرو و سعدی و انوری انگاشته و در کشور دانایی پیشوای فردوسی و سنایی خوانده است — از نخستین ناقلان اندیشه مزبور در محیط ادبی آن دوره باشد.

جای بسی تأمل است که تقریباً همزمان با روزگار شاه عباس صفوی

بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تذکرة‌های ادبی، چون تذکرة هفت اقلیم امین احمد رازی، بخش معاصران خلاصه‌الشعار و زبدة‌الافکار میر تقی‌الدین کاشانی، موسوم به اصول دوازده‌گانه، و نیز عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفين تقی‌الدین اوحدی دقاقی بلیانی به منصفهٔ ظهور می‌رسند. گویی برآیند حرکت نیروهای اجتماعی به گونه‌ای بود که اعتلای نهضت تذکرة‌نویسی شعر فارسی با دورهٔ اوج اقتدار ایران عصر صفوی همراه و توأمان گشته است. هرچند کار تدوین بخش بزرگی از تذکرة‌های مزبور در هند صورت پذیرفته است، نباید فراموش کرد که این آثار، به لحاظ فرهنگی و اجتماعی، بر بنیادهایی استوار شده‌اند که اغلب بسترهای شکل‌گیری آنها در ایران زمین بوده است. همچنین میراث تحولات عهد شاه عباس، که به صورت آسایش و رفاه روزگار جانشینان آن پادشاه جلوه‌گر گردید و رونق علمی و اقتصادی را به همراه داشت، تدوین تذکرة‌های بزرگی چون تذکرة نصرآبادی و جلد سوم جامع مفیدی را به ارمغان آورد.

در میان تذکرة‌های عهد صفوی، تذکرة عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفين یکی از برجسته‌ترین آنها است. اشتغال آن بر احوال قریب به ۳۵۰۰ تن از شاعران پارسی‌گوی، که جمع کثیری از آنها از معاصران و یا رجال نزدیک به روزگار مؤلف در اواخر سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هجری بوده‌اند، از آن دایرة‌المعارفی بزرگ و کم‌نظیر از معارف ادبی ایران ساخته است. توجه مؤلف به ذکر بسیاری دقایق احوال شعرا، چون جایگاه و منزلت اجتماعی و سیاسی، وضعیت صنفی، خاستگاه جغرافیایی و مهاجرت‌های ایشان، باعث شده است تا اثر مزبور بسی فراتر از صرف یک تصنیف ادبی و تذکرة‌الشعرا باشد و به گنجینه‌ای از اطلاعات تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی تبدیل شود. از این رو بی‌گمان این اثر در شمار یکی از منابع مهم مطالعات صفوی است.

عرفات‌العاشقین، گذشته از ارزشی که برای مطالعه و بررسی مسائل عمومی ادبی و اجتماعی ایران و شعرای مهاجر به هند دارد، به لحاظ مطالعات محلی نیز حائز اهمیت است. اهمیت این مسأله به‌ویژه در مورد دارالسلطنه‌های قزوین و

اصفهان و نیز شهرها و ولایات مرکزی و جنوبی ایران چون قم، کاشان، یزد و شیراز، که پیش از عزیمت صاحب کتاب به هند، اغلب محل تردد وی بوده‌اند، بیشتر است. این مقاله بر آن است تا به اخبار تاریخی و ادبی یزد از رهگذر احوال شعرای متأخر یزد در عرفات/العاشقین بپردازد.

### سوابق حضور صاحب عرفات‌العاشقین در یزد

آن‌چنان‌که از احوال تقی‌الدین محمد اوحدی حسینی دقاقی بلیانی اصفهانی مصنف اثر *سترگ عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین* (۹۷۳-۱۰۴۰ق) برمی‌آید، وی دست‌کم در دو نوبت در یزد حضور داشته است. نخست در دوازده سالگی به سال ۹۸۵ق که مقارن دوره سلطنت کوتاه شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۶ق) بوده است، از موطن خویش، اصفهان، رهسپار یزد گردیده و برای حدود یک سال در آن ولایت اقامت گزیده است. اقامت وی در یزد به مناسبت برخی حوایج شخصی و نیز مناسبات خویشاوندی در آن سامان بوده است (اوحدی، *عرفات*، ج ۱، ص ۲۵).

ظاهراً همین موضوع از عوامل عمده روابط اوحدی با ولایت یزد و آگاهی‌های بالنسبه وسیع او از آن ولایت و رجال آن بوده است. بلیانی از جزئیات مشاهدات خویش در نخستین سفرش به یزد اطلاع روشنی به دست نمی‌دهد. عمده گزارشهای وی از ولایت مزبور مربوط به دومین سفر وی به آن خطه است. مشاهدات سفیر اخیر از اهمیت بسزایی برخوردار است و از جهاتی در میان گزارشهای وی از ولایات گوناگون کم‌نظیر است.

در سال ۱۰۰۴ق به واسطه شیوع طاعون در اصفهان، بلیانی ناگزیر به ترک آن شهر گردید و برای دومین بار به یزد عزیمت نمود. این بار نیز اقامت وی در آن شهر حدود یک سال به درازا کشید. او در این زمان ۳۱ سال داشته است. بخش زیادی از آشنایی وی با رجال و شعرای یزد که در جای‌جای تذکره او انعکاس یافته است، مربوط به همین مقطع از اقامت وی در آن ولایت است. بلیانی ماجرای سفر مزبور را نخست در خلال مقدمه کتاب، در حین شرح احوال

خود، خاطر نشان ساخته است (همان، ج ۱، ص ۳۰). نکتهٔ قابل توجه آنکه وی از شهر مزبور با عنوان «دارالعبادۀ یزدجرد» یاد کرده است که نشان از آگاهی مصنف بر انتساب بنای یزد به یزدگرد اول ساسانی دارد.

بلیانی در جریان شرح احوال شعرای یزد به تناوب گزارشهای متعددی از مسائل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی یزد همچون جزئیات و ویژگیهای شخصیتی شعرا، مناسبات و مراودات ایشان با یکدیگر و سایر اقشار و اصناف اجتماعی، برخی مشاغل موجود در ولایت و نیز پاره‌ای اطلاعات از حیث جغرافیای تاریخی آن سامان به دست می‌دهد. حال، به اجمال، جنبه‌های شاخص اخبار متأخر یزد در عرفات‌العاشقین بیان و بررسی می‌گردند.

### محیط ادبی یزد در نگاه صاحب عرفات

اوحدی بلیانی در عصری می‌زیست که ولایت یزد عرصهٔ ظهور شعرای بزرگ و نام‌آوری بود که آوازهٔ برخی از ایشان در سراسر حوزهٔ وسیع زبان و ادب فارسی طنین افکنده بود. احاطهٔ وسیع وی بر مسائل ادبی روزگارش، و نیز تماس نزدیک وی با محیط یزد و برخی شعرای آن ولایت، موجب گشت تا اطلاعات او در این باب از اعتبار و وثاقت فراوانی برخوردار باشد.

تجلی تأثیر عمده و پر نفوذ شاعران بزرگ و برجستهٔ یزد در محیط آن ولایت و اهمیت ایشان در مناسبات فکری و ادبی میان ادبا و شعرای خطهٔ مزبور، از جمله نکات شاخص در گزارشهای اوحدی است؛ به گونه‌ای که این مسأله در ترجمهٔ احوال جمع قابل ملاحظه‌ای از شاعران یزدی انعکاس یافته است. در این میان وحشی بافقی، مؤمن حسین یزدی و غیاث نقشبند یزدی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. پرواضح است که صاحب عرفات‌العاشقین برای وحشی بافقی که به باور وی «از متأخرین تا غایت هیچ کسی به درست‌کلامی و جامعیت شاعری و تازه‌گویی او نبوده» (همان، ج ۷، ص ۴۵۸۱)، و خود کلیات وی را در قالب نه‌هزار بیت جمع کرده بود، جایگاه خاصی قائل شده و ابعاد

مختلفی از تأثیرپذیریها و روابط اشخاص با وی را به دست داده باشد؛ مخصوصاً در غزل بسیار از وحشی پیروی کرده است. از اینکه اوحدی بلیانی در نخستین سفر خویش به یزد در نوجوانی، در سال ۹۸۵ق، که شش سال پیش از درگذشت وحشی بوده است، به درک وی نایل گشته باشد بی‌اطلاع هستیم. اما روابط وی با شاگردان و معاصران وحشی در یزد موجب گشته است تا معلومات او در باب شاعر مزبور و مراودات ادبی وی، در نوع خود از بهترین و موثق‌ترین اطلاعات باشد. ماده تاریخی که با عبارت «وفات وحشی مسکین» (همان، ج ۷، ص ۴۵۸۱) به مناسبت درگذشت وی ساخته است، نیز ارادت او را به وحشی نشان می‌دهد.

با توجه به اهمیت شخصیت ادبی وحشی بافقی، طبیعی است که نشانه‌های تأثیرگذاری او بر محیط ادبی یزد و نیز در گستره جامعه فرهنگی ایران به شکلی چشمگیر در عرفات جلوه‌گر شود. انعکاس شخصیت وحشی در اثر مزبور را می‌توان در قالب سه دسته کلی شاگردی و الهام شاعران از وحشی، مشاعرات و مباحثات وی با دیگر شعرا و نیز روابط ویژه او با دودمان نعمت‌اللهی یزد دسته‌بندی نمود. روزگار حیات وحشی بافقی مقارن ایام شاه نعمت‌الله یزدی (متوفی ۹۷۱ق) مشهور به باقی، و فرزند او، امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران یزدی (متوفی ۹۹۹ق) بود که دوره اوج اقتدار دودمان مزبور در یزد بوده است. روابط وحشی با ایشان، که بزرگ‌ترین ممدوحان او بوده‌اند، آن‌چنان‌که از دیوان وی بر می‌آید، از غایت شهرت، مستغنی از هر توصیفی است. اما آنچه ذکرش در اینجا حائز اهمیت است، انعکاس جلوه‌هایی از روابط ویژه وحشی با دودمان نعمت‌اللهی در قالب مناسبات ادبی با اهل شعر و ادب است. برخی از این اطلاعات جنبه‌های متعارضی از تأثیر خاندان مذکور بر منزلت ادبی و اجتماعی وحشی به دست می‌دهند؛ چنان‌که قاسم بیگ‌قسمی افشار کربانی از عم‌زادگان بکتاش خانی افشار (مقتول ۹۹۸ق) حاکم کرمان و داماد میرمیران یزدی، گو این‌که از شاگردان وحشی بوده، اما به لحاظ حمایتی که این قاسم بیگ‌قسمی از شعرا و ظرفا، به‌خصوص

وحشی بافقی، داشته است، اوحدی بلیانی او را از عوامل ترقی وحشی معرفی کرده است (همان، ج ۶، ص ۳۴۵۹). این نکته می‌تواند به روشنی پیوند وحشی با جمعی از افشاران کرمان و یزد به‌ویژه خاندان بکتاش خان را — که با ممدوح وی میرمیران یزدی در تقابل با دربار صفوی متحد شده بودند — نشان دهد. لیکن به نظر می‌رسد که پیوند مزبور گاهی دستخوش نوساناتی نیز بوده است. چنان‌که باری، وحشی در خلال هجو مولانا حیدری به شکایت از میرمیران و بکتاش خان پرداخته است: «چه وی را به سبب جمعیت صوری که از هند آورده بوده بر وحشی تفویض و تقدّم فرموده بودند» (همان، ج ۲، ص ۱۲۶۱).

در واقع، باید گفت که حضور شعرای تبریز در محیط ادبی یزد، از جمله مسائلی است که باز در عرفات نمود ویژه‌ای یافته است. این مسأله از تأثیرات جایگاه ممتاز دودمان نعمت‌اللهی یزد و مناسبات نزدیک ایشان با دربار صفوی است. روابط نزدیک نعمت‌اللهیان با دربار صفوی — که انجام برخی ازدواجها میان ایشان آن روابط را تقویت کرد — علاوه بر تفویض منصب وزارت یزد به شاه نعمت‌الله یزدی و فرزندش میرمیران توسط شاه طهماسب، امکان حضور مکرر ایشان در دربار صفوی، به‌ویژه شاه نعمت‌الله یزدی را در دارالسلطنه‌های تبریز و قزوین، فراهم ساخت. بنابراین عده‌ای از شعرای تبریز به جمع مداحان وی و خاندانش پیوستند و همین مسأله برخی از ایشان را به یزد کشاند. اما گاهی اوقات بروز برخی ناخرسندیها شاعران تبریزی را به هجو خاندان مزبور راغب می‌ساخت؛ چنان‌که شریف تبریزی چون به پاداش مدح شاه نعمت‌الله یزدی در تبریز صله‌ای شایسته نیافته بود، قطعه شعری در هجو وی سرود (آذر، آشکده، ص ۱۱۶-۱۱۷). حتی حیدری تبریزی که باری در یزد مورد عنایت میرمیران و بکتاش خان قرار گرفته بود و وی را بر وحشی برتری داده بودند نیز از هجو این خاندان روگردان نبوده است؛ چنان‌که در هجو میرمیران این چنین سرود:

محمد چون تو یک فرزند دیگر اگر می‌داشت یک امت نمی‌داشت

(اوحدی، عرفات، ج ۲، ص ۱۲۶۱)



طبیعی است که حضور شعرای تبریزی در یزد، در هنگامه رقابتهای معمول میان شعرا، به پاره‌ای تعریضات میان ایشان با شاعر برجسته وقت یزد، وحشی بافقی، نیز انجامیده باشد و این موضوع از نگاه ادیب و تذکره‌نویس نکته‌سنجی چون اوحدی بلیانی به دور نمانده باشد؛ چنان‌که او صحنه‌ای مطایبه‌آمیز از آن را بازتاب داده است:

وقتی [مولانا شرف زرد تبریزی] در یزد به ملا وحشی گفته بود که اشعار شما اگرچه پخته و بامزه است، اما شعر یکه بلند در میان ابیات شما کمتر است، مولانا وحشی در جواب گفته بودند که ای بندگان شرف! بعدالایام گزی و ریسمانی باید که با خود می‌داشته باشید تا به آن اندازه به جهت شما بعد از این شعر بگوییم (همان، ج ۴، ص ۲۲۲۱).

خود صاحب عرفات، به عنوان یکی از پیروان شیوه غزلسرایی وحشی و از گردآوردگان کلیات اشعار وی (همان، ج ۷، ص ۴۵۸۱) در معارضات و مباحثات ادبی پیرامون وحشی دخالت داشته است. او نسبت به این مسأله در خلال ترجمه احوال مشهورترین معارض هجوگوی وحشی، یعنی فهمی کاشانی (متوفی ۱۰۱۴ق) اذعان نموده است؛ به طوری که او حدود پنج سال پس از وفات وحشی بافقی، در حین مجلسی از یاران در کاشان، چون فهمی هم وحشی را مذمت کرد، اوحدی، با استفاده شعری از وحشی در هجو فهمی، پاسخی درخور در تفضیل وحشی بر فهمی داد که شادمانی و ستایش یاران مجلس را برانگیخت (همان، ج ۵، ص ۳۳۳۵-۳۳۳۶).

اوحدی بلیانی از ذکر واکنش شاعران یزد نیز نسبت به رشک‌ورزی برخی شعرا بر وحشی فروگذار نکرده است. این نکته در آخرین قطعه شعری که صاحب کتاب از غیاث نقشبند یزدی نقل کرده است، دیده می‌شود. از محتوای قطعه شعر مزبور برمی‌آید که شاعر آن را در انتقاد از محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ق) سرود، زیرا بعد از درگذشت وحشی، وی این دوست دیرینه خود را نکوهش کرده بود (همان، ج ۵، ص ۳۰۵۲).

صرف‌نظر از اخباری که جامع مفیدی و تذکرهٔ نصرآبادی در برخی احوال خاص غیاث نقشبندی یزدی از جمله در روابط وی با شاه عباس صفوی ذکر کرده‌اند، عرفات بیش از هر تذکرهٔ شناخته‌شدهٔ دیگر حاوی جزئیات جالبی در مناسبات میان وی با دیگر شعرای یزد است. جزئیات مزبور عمدتاً ناظر بر منازعات و مهاجرات غیاث نقشبند با شعرای معاصر همشهری اوست. می‌توان گمان کرد که هنر پرآوازهٔ غیاث و عنایت خاص شاه عباس بدو که تمول و ثروت بزرگی را برای وی فراهم آورد، موجب رشک‌ورزی دیگر شعرا نسبت به وی شده و همین مسأله شاید زمینه‌ساز پاره‌ای منازعات با او گشته باشد؛ مسأله‌ای که برای شاعر مشهور معاصر وی، شانی تکلو که توسط شاه عباس به زر کشیده شد، عینیت یافته بود. این منازعات گاه از حالت مشاجرات شاعرانه فراتر رفته و به درگیریهای مستقیم و ضرب و شتم نیز می‌انجامید. صحنه‌هایی از چنین برخوردهایی را اوحدی بلیانی در یزد میانهٔ خواجه غیاث نقشبند با مولانا محمود آدمی و نیز مابین شانی تکلو با زمانی یزدی ترسیم کرده است؛ چنان‌که وقتی مولانا آدمی یزدی را با خواجه غیاث نقشبند نزاعی روی داد «خواجه او را مشت‌ی زده، پس در یکدیگر افتاده، وی خواجه را لنگ کمری زده چنانچه پشتش مجرد بر زمین نقش بسته، پس این رباعی گفته به خدمت خواجه فرستاد:

دی از سر جهل ای غیاث بدمست      مشت‌ی زدی و روی من خسته شکست  
لنگی زدمت که نقش بستی به زمین      در روی زمین همچو تو کس نقش نیست»

(اوحدی، عرفات، ج ۱، ص ۵۹۹-۶۰۰)

لیکن مهیج‌ترین این منازعات را اوحدی بلیانی در صحنهٔ برخورد زمانی یزدی و شانی تکلو در میدان خواجهٔ یزد در حدود سال ۱۰۰۴ق به دست داده است. در این وقت، در اثر شیوع طاعون، جمع کثیری از مردم اصفهان و سایر ولایات، از جمله برخی از شاعران چون اوحدی بلیانی و شانی تکلو در یزد به سر می‌بردند. صاحب عرفات که خود شاهد عینی این ماجرا بوده است، درگیری این دو — که به زعم وی به سبب تحریک علل مادیه و نفسانی بوده و به دشنام و

ضرب و شتم نیز انجامیده است — و نیز تلاش حضار را در میدان مزبور برای مصالحه میان ایشان شرح داده است (همان، ج ۳، ص ۱۶۸۰-۱۶۸۱).  
اوحدی بلیانی زمان این واقعه را یک سال پس از به زر کشیدن شانی تکلو به فرمان شاه عباس دانسته است. او موازنه مزبور را به دو تاریخ متعارض ۱۰۰۱ (همان، ج ۴، ص ۲۱۷۰) و ۱۰۰۳ (همان، ج ۳، ص ۱۶۸۰) منتسب ساخته است. لیکن اسکندربیک منشی این واقعه را در ذیل حوادث سال ۱۰۰۴ ثبت کرده است (عالم‌آرا، ج ۲، ص ۵۱۵-۵۱۶). علی‌رغم نکته‌سنجی اوحدی بلیانی و توجه ویژه وی به تعقیب مناسبات ادبی وقت، قول اسکندر بیک به عنوان منشی و مورخ دربار — که سیر حوادث را بر حسب تاریخ‌نگاری سالشمار مضبوط ساخته است — ترجیح دارد؛ خاصه آنکه بلیانی در این باره دچار تعارض نیز گشته است و از آنجا که وی مشاجره میان زمانی و شانی را یک سال پس از موازنه شانی خوانده است، بنا بر این مشاجره مزبور به سال ۱۰۰۵ واقع شده و نه سال ۱۰۰۴ که خود نگاشته است.

می‌توان گمان کرد که زمانی یزدی نیز مانند برخی شعرای روزگار خود به آن سبب که به قول اسکندر بیک «چون طبقه شعرا سرآمد ارباب حقد و حسدند از این عطیه والا کینه مولانا در دل گرفته مدتها این حکایت زبانزد انجمن آرایان محافل نفاق بود» (همان، ج ۲، ص ۵۱۶)، به مشاجره و کینه‌توزی با شانی روی آورده باشد؛ چنان‌که میانه ملک قمی با شانی نیز به همین واسطه مباحثه و مناقشه بسیار رفت (نهاوندی، مآثر، ج ۳، ص ۲۶۴).

گویا مزید بر این مسأله، دلخوری زمانی یزدی از دربار صفوی و شخص شاه عباس نیز در تقابل وی با منسوبان و ملازمان آن پادشاه مؤثر بوده است؛ زیرا ظاهراً با بی‌التفاتی شاه عباس مواجه شده بود؛ چنان‌که وقتی دیوان حافظ را جواب گفته و آن را به خدمت شاه عباس برده بود، شاه وی را با پاسخی که نشان از بی‌اعتنایی طنزآمیز داشت، بدرقه کرده و گفته بود که «جواب خدا را چه خواهی گفت؟» (نصرآبادی، تذکره، ص ۳۶۵). البته اوحدی به جای جواب دیوان

حافظ از تتبع مخزن/الاسرار نظامی گنجوی نام می‌برد که زمانی آن را به نام شاه عباس ساخته به خدمت وی برده بود و اوحدی خود در آن مجلس حضور داشته است. حال باید گفت که یا زمانی یزدی نسبت به سرایش هر دو اثر و پیشکش کردن آنها به شاه عباس در دو نوبت جداگانه اقدام کرده و یا آنکه یکی از دو راوی، اوحدی یا نصرآبادی، در مضمون اثر مزبور دچار سهوی شده‌اند. در هر صورت نتیجه یک چیز بوده است: نامرادی و عدم توفیق وی در جلب نظر شاه که ظاهراً به دلخوری وی از دربار صفوی و ناسازگاری با ملتزمان و منتسبان آن انجامیده است؛ به گونه‌ای که بعد از این نام شاه را از تصنیف خود بیرون کرد (اوحدی، عرفات، ج ۳، ص ۱۶۸۰).

از دیگر نشانه‌های تأثیر احتمالی ناخرسندی زمانی از دربار صفوی در شیوهٔ مناسبات ادبی وی، منازعات و مشاجرات دائمی او با طهماسب قلی بیگ عرشی، شاعر کُردتبار مقیم یزد، است. اوحدی صحنه‌ای از سنجش شعر زمانی و عرشی را در میدان خواجهٔ یزد به تصویر کشیده است که ضمن آن آخوند مؤمن حسین یزدی (متوفی ۱۰۱۹ق) گفت: «زمانی می‌خواهد شعر خوب بگوید و نمی‌تواند گفت و عرشی شعر بد بسیاری می‌تواند گفت و می‌گوید» (همان، ج ۳، ص ۱۶۸۱). نکتهٔ قابل توجه در شخصیت عرشی که پیشتر «عهدی» تخلص می‌کرد، انتساب وی به دودمان صفوی است؛ زیرا او رضیع صفیه خانم، دختر شاه اسماعیل ثانی، مشهور به شاهزاده خانم، بوده است که در بدو سلطنت شاه محمد خدابنده به سال ۹۸۶ق به عقد شاه خلیل‌الله، پسر میرمیران یزدی وزیر وقت یزد درآمد و بدین سبب در همراهی با خواهر رضاعی خود در یزد اقامت گزید (همان، ج ۵، ص ۲۹۳۰-۲۹۳۱). شاه خلیل‌الله در جریان منازعات پدرش، میرمیران یزدی، و بکتاش خان افشار با شاه عباس و دفع ایشان توسط یعقوب‌خان ذوالقدر در سال ۹۹۸ق جانب دربار صفوی را گرفت (منجم یزدی، تاریخ عباسی، ص ۸۲-۸۴) و از این رو چون شاه عباس به سال ۹۹۹ق به یزد آمد، در باغ گلشن یزد مهمان شاه خلیل‌الله بود و مورد عنایات ویژهٔ شاه صفوی

واقع گشت (نعمت‌اللهی، سوانح، ص ۶۳-۶۴). صادقی بیگ افشار کتابدار شاه عباس نیز طهماسب قلی بیگ عرشی را کوکلتاش (برادر رضاعی) و محرم خانواده شاه خلیل‌الله خوانده و ازو به عنوان جوان حمامی و عرق‌بهاردوست یاد کرده است. به باور صادقی (مجمع‌الخواص، ص ۶۱) چنین خصلتهایی برای کسی که در یزد اقامت دارد، عیب نیست. عرشی نیز خود بر این باور بوده که شعر از اینها پدید آمده است. اوحدی بلیانی در یزد و توابع آن چون تفت که مقر اصلی دودمان نعمت‌اللهی در آن ولایت بوده، مصاحبت‌های بسیار با عرشی داشته و او را شاعری متمول، کم‌مایه در مقدمات علمی و در عین حال صاحب‌طبعی خوب و پردقت یافته است.

شخصیتهایی چون ملا مؤمن حسین، رباعی‌سرای مشهور عهد شاه عباس، ملا حسنعلی از شاعران درویش‌نهاد یزد، آقا عیسی و میر علایی یزدی هر دو از شاگردان وحشی بافقی، شاه عبدالعلی یزدی از قضات یزد در اواخر سده دهم هجری، ملا ابراهیم حسین از یاران وحشی و از هجوگویان خواجه غیاث نقشبند، مولانا عاقلی از طنزآزان و شوخ‌طبعان دربار شاه عباس، مولانا آهنگ، مولانا عیانی یزدی، سروری یزدی، مولانا کاسبی، مولانا معجزی، میر مؤمن قنادی، شهودی یزدی، عبدالغنی یزدی و میر غیاث‌الدین یزدی،<sup>۱</sup> شاعر بزاز و تجارت‌پیشه و از شاگردان مؤمن حسین، از دیگر شعرای یزد در روزگار حیات صاحب عرفات هستند که وی از نزدیک با ایشان در یزد یا دیگر ولایات ملاقات داشته و به ذکر احوال ایشان پرداخته است. وی صرف‌نظر از توجه به شاعران نامدار عصر خویش، حتی از عنایت به شعرای نوظهور وقت که به تازگی به عرصه سخن‌آوری درآمده بودند، غفلت نورزیده است؛ چنان‌که از گویندگان یزد به نام رجالی چون اختری یزدی، ایزدی، شوقی و صالح صلحی اشاره کرده است (اوحدی، عرفات، ج ۱، ص ۵۹۶ و ۶۹۲، ج ۴، ص ۲۲۷۴ و ۴۳۷۸).

۱. نباید او را با خواجه غیاث‌الدین نقشبند یزدی اشتباه کرد. شاید همان باشد که مستوفی بافقی (جامع، ج ۳، ص ۴۵۲) او را «مفیدا ملا غیاث بزاز» خوانده است.

در این میان، اختری یزدی، که به هنگام نگارش عرفات «از شعرای تازه به عرصهٔ سخن در تاخته بود». بنا بر گزارش مستوفی بافقی (جامع، ج ۳، ص ۴۵۰) در اواخر سدهٔ مزبور در حالی که سالیانی از وفات اختری سپری گشته بود «دیوان غزلیات او ورد زبان خاص و عام و مقبول طبایع بود».

### گزارش تاریخی و اجتماعی یزد در عرفات‌العاشقین

همان‌گونه که پیشتر گذشت، حضور اوحدی بلیانی در مقاطعی از حیات وی در ولایت یزد و تماس نزدیکش با ادیبان و شاعران آن دیار — که البته محدود به حوزهٔ این ولایت نبوده و در ولایات دیگر چون دارالسلطنهٔ اصفهان، دارالعلم شیراز و سرزمین هند نیز نمود یافته است — امکان ارائهٔ طرح روشنی از محیط ادبی یزد و ویژگیهای سخنوران آن فراروی وی نهاده است. بالطبع کوشش بزرگ و جامعش برای تدوین یک دورهٔ تاریخ شعر پارسی و ترجمهٔ معجم‌گونهٔ احوال شاعران پارسی‌گوی، با ضبط برخی جزئیات و دقایق تاریخی و اجتماعی ایران و ولایات گوناگون آن همراه گشته است. البته هرچه حضور او در ولایتی و یا تماس با رجال آن ملموس‌تر و نزدیک‌تر بوده است، انعکاس این‌گونه اطلاعات در تذکرهٔ بزرگ وی پررنگ‌تر شده، و لنا برای تاریخ یزد اهمیت ویژه‌ای یافته است؛ به گونه‌ای که گاهی با اخبار و اطلاعاتی مواجه می‌شویم که در نوع خود بی‌نظیرند و مانند آنها را در سایر منابع نمی‌یابیم.

ارائهٔ اخبار مهمی از میدان خواجهٔ شهر یزد، از جملهٔ اطلاعات ارزنده‌ای است که اوحدی بلیانی از خود بر جای نهاده است. پیش از این، در خلال بیان نزاع شانی تکلو و زمانی یزدی، از این میدان نام برده شد. چنین اخباری حتی در جامع مفیدی نیز دیده نمی‌شود. میدان خواجه از میدانهای عمده و معتبر یزد بود که در سدهٔ نهم هجری در عهد تیموری، توسط خواجه ضیاءالدین محمد از وزرای یزد احداث گردید (مستوفی بافقی، جامع، ج ۳، ص ۱۶۳). این میدان که در حوزهٔ محلات خارج از حصار شهر قرار داشت، به نام بانی آن، میدان خواجه ضیاءالدین

محمد، شناخته شد. لیکن در افواه عموم به صورت میدان خواجه خوانده می‌شد. چنان‌که از گزارشهای اوحدی بلیانی برمی‌آید، میدان مزبور به‌ویژه تهِ میدان، وعده‌گاه ادبا و شعرا بوده که در آنجا گرد می‌آمدند و به مبادلهٔ افکار و مباحثات و مناظرات ادبی می‌پرداختند؛ محفلی که گاه جریان مناظرات شاعرانه در آن به مشاجراتی چون برخورد شانی و زمانی می‌انجامید.

علاوه بر این، ته میدان خواجه محل مناسبی برای عرضهٔ اشعار شاعران مختلف بر ادیبان بزرگ جهت سنجش آنها و داوری میان ایشان بوده است. مثلاً، در آغاز شرح حال مؤمن‌حسین، او را با عبارت «رند هرزه‌گردِ ته میدان سیر» وصف می‌کند. بلیانی خود مصداق آن را در قالب داوری ملا مؤمن حسین یزدی در بارهٔ زمانی و عرشی ارائه کرده است. شاید بلیانی بر حسب سنت خویش در معرفی هر شاعر در سرآغاز ترجمهٔ احوال ایشان، با توجه به نام و تخلص هر یک و با تأسی به نثر مسجع مرسوم در آن روزگار، الفاظ متشابه و مترادف بسیار به کار برده است، در حین ورود به شرح حال مؤمن حسین از او تحت عنوان «رندِ هرزه‌گردِ ته میدان سیر» نام می‌برد (اوحدی، عرفات، ج ۶، ص ۴۱۹۰). این نکتهٔ کنایه‌آمیز علاوه بر اهمیت مقام ادبی و عرفانی مؤمن حسین، نزد منتقد ادبی برجسته‌ای چون بلیانی، تشخیص وی را در محافل ادبی شاعران یزد در میدان خواجهٔ آن شهر خاطرنشان می‌سازد.

شهرت و اهمیت میدان خواجه و تهِ آن میدان در عصر صفوی، به گونه‌ای بوده که علی‌رغم وجود میدانهای دیگری در شهر یزد، مطلق عنوان میدان در افواه عموم، دلالت بر میدان مزبور می‌کرده است. به نظر می‌رسد مستوفی بافقی نیز آنجا که در خلال مقالهٔ پنجم جلد سوم جامع مفیدی در ضمن توصیفی ادیبانه از یزد و مواضع مشهور آن، میدان خواجه را «با میدان فرح‌افزای نقش جهان توأمان» و یکسان می‌نامد، بر برجستگی آن نسبت به سایر میدانهای شهر یزد صحه نهاده است. بلیانی، علاوه بر اشارات اخیر به میدان خواجه در شرح احوال زمانی یزدی و ملا مؤمن حسین، مصادیق دیگری از حضور و پیوند دیگر

شاعران یزد با میدان مذکور را در حین ذکر احوال آدمی یزدی، میر وزیر و مولانا یاری به دست داده است (همان، ج ۱، ص ۵۹۹؛ ج ۷، ص ۴۶۰۳ و ۴۷۴۷). همچنین بیت زیر از مولانا محمود آدمی که ضمن آن محلهٔ مصفای اهرستان، از محلات بیرون حصار شهر یزد و میان خواجه به ترتیب به عنوان باغ و خانهٔ شاعر خوانده شده‌اند، بیانگر جذابیت این میدان نزد جامعهٔ ادبی یزد در آن روزگار است:

باغم اهرستان و میدان خانه است      خانه و باغم چه خوش طبعانه است

(همان، ج ۱، ص ۵۹۹)

به نظر می‌رسد که میدان خواجه، گذشته از نقش آن به عنوان محل اجتماع شاعران، جایگاه کسب و کار برخی از ایشان نیز بوده است؛ چنان‌که مولانا یاری «در میدان یزد دکان وقت و ساعتی ساخته مدت‌ها در همان‌جا بوده به همان معاش وی به هم می‌رسید» (همان، ج ۷، ص ۴۷۴۷). مراد از میدان یزد در اینجا بی‌گمان میدان خواجه است و این ارتباطی به سایر میدانهای شهر، از جمله میدان وقت و ساعت واقع در محلهٔ شهرستان در داخل حصار شهر، ندارد. اشاره به دکان و شغل وقت و ساعتی که در عرفات فقط همین یک بار به کار رفته است، نمونهٔ جالب دیگری از اخبار این کتاب ارزنده است. هر چند که اشتغال به علم نجوم و ساخت ابزار نجومی و فنون منبعث از آن چون تعیین ساعت سعد و نحس از مشاغل تخصصی شایع بوده است، و در متون دیگر مانند تذکرهٔ نصرآبادی (ص ۴۶۶) به «فن نجوم و وقت ساعت‌سازی» اشاره شده اما اینکه حرفهٔ یاد شد مکان خاصی برای خود داشته است، که در عرفات دیده می‌شود، نکتهٔ شایان توجهی است که در تصنیف اوحدی مشاهده می‌شود.

دیگر از اخبار محلات و میدانهای یزد در عرفات در خلال احوال قطب‌الدین خسروشاه یزدی، از مستوفیان و شاعران سدهٔ دهم هجری، دیده می‌شود که صاحب عرفات او را از متوسطین انگاشته و خاستگاه وی را چخماقیهٔ یزد و از نوادگان آل مظفر نوشته است (اوحدی، عرفات، ج ۶، ص ۳۴۱۳) این در حالی



است که مستوفی بافقی (جامع، ج ۳، ص ۲۶۵-۲۶۶) وی را از دودمان امیر جلال‌الدین چقماق شامی، بانی میدان میر چقماق در سده نهم هجری معرفی کرده است که تولیت مسجد میر چقماق به وی تفویض شده بود. هرچند بلیانی با الفاظ پرطمطراقی چون «مالک القدرت و الکمال» از قطب‌الدین خسروشاه یزدی یاد کرده و مستوفی بافقی در میان مستوفیان یزد او را «مقدم آن طبقه جلیله» خوانده، لیکن سام میرزا صفوی (تحفه سامی، ص ۱۲۳) که خود از معاصران خسروشاه یزدی بوده، پیشتر از دو تذکره‌نویس اخیر، او را جوانی یافته که «با وجود آنکه علم حساب را نیکو می‌داند از غایت سلامت نفس اصلاً در مهمات دیوانی دخل نکرده و به اندک زراعتی که دارد اوقات می‌گذراند». اما هر سه راوی یک رباعی از او نقل کرده‌اند؛ جز اینکه بلیانی اضافه بر آن رباعی دیگری نیز از وی آورده است.

ارائه اطلاعاتی از حضور نقطویه و برخی رجال منتسب به آن جماعت در یزد، از دیگر فواید تاریخی عرفات است. عبدالغنی یزدی، فرزند قطب، شاعر با معروف به «الله مرگبی» از جمله آنهاست که هرچند بلیانی اطوار نقطوی او را به مزاح و ظرافت‌گویی وی نسبت داده، لیکن همین که وی را رندی خوانده که «در یزد به بعضی از مردودان محمودی رسیده، زخارف و بعضی سخنان و کلمات به گوش هوش درکشیده، افسار تقیّدات خرکره‌وار از سر به در کرده، پابند توهّمات پاره ساخته» (اوحدی، عرفات، ج ۵، ص ۳۰۳۵)، خود مؤید حضور جنبش فکری و اجتماعی نقطویه در یزد، در ایرانِ اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری، است.

محمدعلی شهودی یزدی نیز از شعرای اوایل سده یازدهم هجری که بلیانی وی را در اجمیر دیده است از نقطویه بوده و صاحب عرفات ایباتی از او با مضامین نقطوی ذکر کرده است (همان، ج ۴، ص ۲۲۷۹). شهودی در زمره پیروان شریف آملی شمرده شده که از امنای پسیخانی یا نقطوی بوده است (همان، ج ۴، ص ۲۲۲۰ و ۲۲۷۹).

انعکاس وسیع پیوند جامعه ادبی یزد با سرشناس‌ترین دودمان حکومتگر یزد

در سدهٔ دهم و اوایل سدهٔ یازدهم هجری، یعنی دودمان شاه نعمت‌الله ولی، از ویژگیهای بارز تألیف اوحدی در خلال ذکر احوال شاعران آن ولایت است که پیش از این نیز به مناسبت، اشاراتی بدان رفت. در واقع، می‌توان گفت که اوحدی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان تذکره‌های ادبی در ایران عهد صفوی، به‌روشنی از عهدهٔ انعکاس اهمیت دودمان مزبور در محیط اجتماعی و ادبی یزد، به‌ویژه در نمایاندن اشکال مناسبات شاعران آن خطه با ایشان برآمده است؛ چنان‌که جمعی از شاعران ملازم و مداح این خاندان را چون میر ابوسادات — که صاحب *عرفات* (ج ۱، ص ۵۷۸) در بیان ساده‌دلی او، ماجرای مداحی وی برای میرمیران یزدی را دستمایهٔ طنز قرار داده است — مولانا آگهی (همان، ج ۱، ص ۶۵۱)، مولانا امنی یزدی (همان، ج ۱، ص ۶۷۸)، محمد شریف سفره‌چی (همان، ج ۴، ص ۲۲۲۲)، آقا عیسی (همان، ج ۵، ص ۲۹۷۲)، و مشهورتر از همهٔ ایشان، وحشی بافقی را معرفی کرده است.

بلیانی در ضمن شرح حال میرمیران یزدی، که طی آن از وی با عناوین و الفاظ شکوهمندی چون «تاج‌ده خورشیدسیران» یاد کرده، تصویری از فرزندزادگان شاه نعمت‌الله ولی به دست داده که گویای اشراف وی بر مراتب عالی دودمان مزبور در ولایت یزد است؛ چنان‌که ایشان را «شاهان یزد» نامیده و به عنوان اشخاص برجسته‌ای برشمرده که شاهان سر به سجود آستانهٔ ولایت ایشان می‌نهادند و وحشی بافقی و دیگر شعرا به مداحی ایشان مشغول بوده‌اند. او، در عین حال، نسبت به اعتلای قدرت این دودمان در یزد در روزگار میرمیران و زوال ایشان بعد از فوت وی اذعان کرده است (همان، ج ۶، ص ۴۲۲۴). صاحب *عرفات*، هرچند از درگذشت میرمیران خبر داده، لیکن از تاریخ آن آگاهی نداشته است، زیرا اشعاری از وی در مدح شاه عباس و به مناسبت تاول بستن پای شاه در حین پیاده‌رفتن وی به مشهد نقل کرده — که باید مربوط به سال ۱۰۱۰ ق باشد — که به گواه منابع عصر صفوی در تاریخ مذکور وقوع یافته است؛ حال آنکه میرمیران به سال ۹۹۹ ق در قریهٔ

ندوشن یزد بدروود حیات گفت و در تفت به خاک سپرده شد (قمی، خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۹۰)؛ یعنی اندکی پس از دفع وی و دامادش بکتاش خان افشار در یزد به دست یعقوب خان ذوالقدر به سال ۹۹۸، که به قتل بکتاش‌خان انجامید و بلیانی خود در باب آن تاریخ «قتل روباه لنگ حبله‌نمای» (اوحدی، عرفات، ج ۴، ص ۲۱۸۵) را یافته است. بنا بر این او از تاریخ دقیق وفات میرمیران آگاه نبوده است. به نظر می‌رسد اشعاری که بلیانی به میرمیران نسبت داده است، سروده‌ی نواده‌ی همنام وی، میرمیران ثانی (متوفی ۱۰۳۱ق) فرزند شاه خلیل‌الله یزدی باشد که تشابه اسمی ایشان وی را به اشتباه انداخته است.

تقابل برخی شاعران با دودمان نعمت‌اللهی یزد — که گاه به هجو ایشان پرداخته‌اند — از دیگر نمودهای مناسبات جامعه‌ی ادبی یزد با آن خاندان است که عرفات نمونه‌های جالبی از آن را — که اغلب خصلتی طنزآمیز دارند — به دست داده است؛ ابیاتی که در هجو شاه نعمت‌الله یزدی پدر میرمیران با ردیف ترکی «ذُر» از میان شهرآشوب کسوتی یزدی نقل شده از جمله آنهاست (همان، ج ۶، ص ۳۶۰۸). شهرآشوب مزبور را کسوتی برای یزد سروده بود. از آنجا که تواریخ عهد صفوی چون تاریخ جهان‌آرای قاضی احمد غفاری واقعه‌ی درگذشت شاه نعمت‌الله یزدی را ذیل حوادث سال ۹۷۱ ذکر کرده‌اند، بنابراین شهرآشوب کسوتی پیش از تاریخ مزبور سروده شده است. از شاعران بزرگ معاصر کسوتی، نیکی اصفهانی نیز شهرانگیزی برای مردم یزد سروده بود که به قول صاحب خلاصه‌الاشعار از غایت اشتهار در میان اهالی یزد مستغنی از تعریف و توصیف بوده است (کاشانی، خلاصه‌الاشعار، ص ۱۵۷). هجو مزبور در نکوهش شاه نعمت‌الله یزدی را امین احمد رازی (هفت اقلیم، ج ۱، ص ۱۵۲) نیز ذکر کرده است. با توجه به اینکه تاریخ تألیف تذکره‌ی هفت اقلیم مقدم بر عرفات است، به احتمال، امین احمد رازی نیز شهرآشوب کسوتی را در دست داشته است.

در هجو مذکور علاوه بر عنوان «شاه باقی» که دلالت بر شاه نعمت‌الله یزدی مشهور به باقی، دارد، دو نام «محمد شرفی» و «آقاشمس» نیز دیده می‌شود. مورد

نخست، مولانا محمد شرفی متخلص به نیازی است (صادقی بیگ، مجمع‌الخواص، ص ۵۹-۶۰)، که از اقارب مولانا شرف‌الدین علی یزدی و کارگزار دستگاه شاه باقی بوده است (سام میرزا، تحفهٔ سامی، ص ۱۲۲). همچنین در عالم‌آرای شاه طهماسب (ص ۴۵-۴۶) سخن از «شاطر شمسی» نامی رفته است که شاطر یا پیک شاه نعمت‌الله یزدی بوده و در زمان هجوم ازبکان به حوالی یزد، نزد شاه طهماسب گسیل شده و از وی برای دفع ازبکان استمداد کرده است. می‌توان گمان برد که میان این شاطر شمسی و آقا شمس که در هجو مزبور نام برده شده، پیوندی وجود داشته است و احتمالاً دلالت بر یک شخص کنند. مستوفی بافقی نیز در خلال شرح احوال مولانا کمال‌الدین بن مولانا شهاب‌الدین مشهور به عصار از خوشنویسان و کتاب یزد، به بنایی موسوم به حظیرهٔ آقا شمس اشاره می‌کند که در حوالی میدان شاه از عمارات میرمیران یزدی فرزند شاه نعمت‌الله یزدی قرار داشته و منقش به کتیبه‌ای از عصار خوشنویس بوده است.

به مناسبت ماجرای همین هجو است که بلیانی از هفتادُر، یکی از کهن‌ترین روستاهای یزد در حوالی عقدا، نام برده است، مبنی بر آنکه به واسطهٔ ردیف «دُر» در آن هجو، شاه نعمت‌الله یزدی فرمان داد تا دیگر «دُر» نگویند و کسوتی را بر پشت حمالی از یزد برانند.

چون حکم اخراج او شد، گفت: شاهم! امیدوارم که مرا بر پشت حمالی که بگویم به دَکنند و به جایی که می‌خواهم برسانند، فرمودند که چنان کنیم که گویی، پس گفت: مرا بر پشت فلان حمال دُرعلی نام به هفتادُر که از اعمال یزد است، برسانند. یاران فرو خندیدند و شاه به این لطیفه از گناه وی درگذشت و گفت که ما منع دُر گفتن کردیم و هفتاد دُر را به یک بار گفتی و دُرّی چنین سفتی (اوحدی، عرفات، ج ۶، ص ۳۶۰۸).

از نکات قابل تأمل در عرفات، فقدان ترجمهٔ احوال امیر نظام‌الدین عبدالباقی یزدی است. او، به عنوان پدر شاه نعمت‌الله یزدی، از برجسته‌ترین صدور و وکلای نفس نفیس همایون در روزگار شاه اسماعیل و نیز از مقتولان جنگ

چالدران در سال ۹۲۰ ق بوده است. این در حالی است که او دیوان غزلی داشته و سام میرزا در صحیفه دوم تحفه سامی (ص ۳۱-۳۲) — که به سادات اختصاص داده — نخست به شرح احوال او پرداخته است. او همچنین از خوشنویسان نامدار اوایل عصر صفوی بوده است (قمی، گلستان هنر، ص ۴۷)؛ گویی بلیانی از او آگاه نبوده است. لیکن در دو موضع جداگانه از «میر عبدالباقی» نامی یاد می‌کند که هر دو مورد بیت زیر را به ایشان نسبت می‌دهد:

ساقی مطلب جانب میخانه‌ام امروز کز خون جگر پر شده پیمان‌ام امروز

(اوحدی، عرفات، ج ۲، ص ۸۱۱؛ ج ۵، ص ۲۸۵۰)

بیت مزبور را علیقلی خان والۀ داغستانی (ریاض‌الشعر، گ ۴۷ب) به صراحت به امیر عبدالباقی از دودمان نعمت‌اللهی منتسب ساخته است. همین بیت را قدرت‌الله گوپاموی در تذکره نتایج‌الافکار (ص ۱۰۲) ذیل احوال امیر عبدالباقی قزوینی فرزند قاضی جهان حسنی سیفی از وزرای شاه طهماسب آورده است. بلیانی (عرفات، ج ۲، ص ۸۱۱) در نخستین ترجمه از میر عبدالباقی او را از سادات وقت خوانده و بدون ذکر جزئیات دقیق از شخصیت وی، آن‌چنان از او سخن رانده است، که گویی او را می‌شناسد. بنا بر این ظاهراً در اینجا مراد او میر عبدالباقی دیگری است. اما در ترجمه دوم گوید: «میر عبدالباقی، باقی است که حقیقت حالت او ظاهر نیست» (همان، ج ۵، ص ۲۸۵۰). با توجه به شهرت شخصیت امیر عبدالباقی یزدی در تواریخ و تذکره‌های سده دهم هجری و دسترسی بلیانی به آنها از جمله تذکره تحفه سامی که از آن ستایش بسیار نموده (همان، ج ۳، ص ۱۸۷۷)، بعید است که ترجمه مبهم مزبور نیز دلالت بر امیر عبدالباقی یزدی کند؛ خاصه که شرح حال او را سام میرزا به روشنی بیان کرده و بیت مذکور هم در میان اشعاری که وی ذیل احوال امیر عبدالباقی آورده است، دیده نمی‌شود. با توجه به این اوصاف، حال با بیت سرگردانی مواجه هستیم که در عرفات و دیگر تذکره‌ها به شاعران متعددی منسوب شده است. در این میان آنچه روشن است، عدم انعکاس شرح حال امیر عبدالباقی یزدی در تصنیف اوحدی بلیانی است.

در پایان باید گفت که مطالب بالا صرف‌نظر از اهمیت داده‌های بلیانی در بارهٔ اخبار رجال ادبی یزد، بیانگر ارزش فراوان تذکره‌های ادبی عهد صفوی جهت مطالعات تاریخ محلی و اجتماعی است که صاحب *عرفات* یکی از نمونه‌های بزرگ آن را به دست داده است.

بلیانی، علی‌رغم برخی سهوهایش، به عنوان یک منتقد ادبی و ناظر عینی بسیاری از جریانهای فکری، ادبی و اجتماعی روزگار خویش، تصویر روشنی از جامعهٔ ایرانی و ولایات گوناگون آن، از جمله ولایت یزد، پیش روی خوانندگان *عرفات* قرار داده است. وی ضمن آنکه به دفعات سوابق حضور خود در یزد و کیفیت ارتباط با ادیبان و شاعران آن دیار در داخل و خارج از ولایت را به عنوان زمینهٔ شناخت وی از مسائل یزد و رجال آن شرح می‌دهد، با وضوح تحسین‌برانگیزی به ترسیم فضای حاکم بر محیط ادبی یزد پرداخته و از قبل آن اخبار بی‌نظیری را از احوال تاریخی و اجتماعی آن دیار ارائه کرده است.

#### منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، *آتشکدهٔ آذر*، نیمهٔ اول، تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.
- اسکندریبگ ترکمان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش.
- اوحدی حسینی دقاقی بلیانی اصفهانی، تقی‌الدین محمد، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارقیین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- رازی، امین احمد، *تذکرهٔ هفت اقلیم*، تصحیح سید محمدرضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸ ش.
- سام میرزا، صفوی، *تحفهٔ سامی*، تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، علمی، [بی‌تا].
- صادقی بیگ افشار، *تذکرهٔ مجمع‌الخواص*، ترجمهٔ عبدالرسول خیامپور، تبریز، اختر شمال، ۱۳۲۷ ش.
- *عالم‌آرای شاه طهماسب*، به کوشش ایرج افشار، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰ ش.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، *تاریخ جهان‌آرا*، به کوشش حسن نراقی کاشانی، تهران، حافظ، ۱۳۴۳ ش.

- قمی، قاضی احمد، خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹-۱۳۶۳ش.
- قمی، قاضی احمد، گلستان هنر، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، منوچهری، [بی‌تا].
- کاشانی، میر تقی‌الدین، خلاصه‌الشعار و زیادة‌لافکار (بخش اصفهان)، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶ش.
- گوپاموی، محمد قدرت‌الله، تذکرة نتایج‌لافکار، به کوشش اردشیر بنشاهی (خاضع)، بمبئی، چاپخانه سلطانی، ۱۳۳۶ق.
- مستوفی باققی، محمد مفید، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵ش.
- منجم یزدی، جلال‌الدین، تاریخ عباسی (روزنامه ملا جلال)، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید، ۱۳۶۶ش.
- نصرآبادی، محمدطاهر، تذکرة نصرآبادی، به کوشش احمد مدقق یزدی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۷۸ش.
- نعمت‌اللهی، صنع‌الله، سوانح الایام فی مشاهدات الاعوام، به اهتمام میرزا محمد ملک‌الکتاب، بمبئی، ۱۳۰۷ق.
- نهاوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی (بخش سوم)، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- والة داغستانی، علیقلی خان، ریاض‌الشعرا، نسخه خطی، کتابخانه ملی ملک، شماره ۴۳۰۱.



